

تأملی روش‌شناختی بر اخذ روی‌آورد کارکردگرایانه در دین‌پژوهی و

دین‌آموزی

احمد عبادی*

استادیار دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۵؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۱)

چکیده

نگرش کارکردگرایانه به دین که بسط و تطور خود را مرهون جامعه‌شناسان دین بوده، رهیافتی است که کشف فواید عملی باورهای دینی را هدف خویش قرار می‌دهد. اقبال پژوهشگران دینی و نهادهای فرهنگی به اخذ این رهیافت در مقام مطالعه دین عللی دارد که از آن جمله‌اند: آسان‌یاب‌سازی تعالیم دینی، جذابیت استناد به شواهد علمی و یافته‌های تجربی، غلبه نگرش تجربی در محافل علمی و اداره نهادهای دینی توسط دانش‌آموختگان علوم تجربی. مطالعه دینی کارکردگرا بسیار آسیب‌زاست و نه تنها به تقویت باورمندی دین کمک نمی‌کند، بلکه دین‌باوری افراد را سست و ضعیف می‌کند. اشکال‌های دین‌پژوهی کارکردگرا عبارتند از: ایتنای بر تعریف ناپذیرفتنی پراگماتیستی از صندق، امکان از میان رفتن اعتبار عقاید دینی در صورت پیدایش جایگزین، ایجاد نظام ارزشی غیردینی در ذهن دینداران و شکل‌دهی ایدئولوژی ضد دینی در فکر افراد جامعه. الگوی مطلوب در مطالعات دینی، کارکردیابی به‌جای کارکردگرایی است. کارکردگرایی، انحصار در آثار دنیوی باورهای دینی است، اما در الگوی کارکردیابی، افراد می‌آموزند که ابتدا حقانیت دین را از طریق رهیافت‌های عقلی و نقلی دریابند و سپس به جست‌وجوی کارکردهای دین بپردازند و نیز می‌آموزند که مبنای اساسی پذیرش باورهای دینی، اصول و مبانی عقلی بوده است و کارکردهای کشف‌شده، هیچ دخالتی در تعیین درستی و حقانیت دین ندارند.

واژگان کلیدی

انتظار بشر از دین، کارکردگرایی، کارکردهای دین، گزاره‌های دینی، مطالعه دینی.

مقدمه

نهادهای فرهنگی - تربیتی بسیاری در کشور ما عهده‌دار مسئولیت آموزش و پژوهش دینی هستند. نهادهایی همچون وزارت آموزش و پرورش، وزارت علوم (آموزش عالی)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صدا و سیما، سازمان تبلیغات اسلامی، شورای عالی انقلاب فرهنگی و آموزش دینی را در این نوشتار به معنای عام به کار می‌بریم که مراد از آن تمام فعالیت‌های فرهنگی - تربیتی است که به منظور گسترش و ترویج تعالیم دینی انجام می‌پذیرند. این نهادها به منظور انجام دادن رسالت خویش که همانا ترویج و تبلیغ آموزه‌های مذهبی است، شیوه‌ها و راه‌های گوناگونی را در پیش می‌گیرند. یکی از این شیوه‌ها که در سال‌های اخیر رایج شده، رهیافت^۱ کارکردگرایانه است. این رهیافت، به دلیل جذابیت‌هایش، با اقبال متولیان مطالعات و آموزش‌های دینی روبه‌رو شد.

مسئله نوشتار حاضر، نقد و بررسی اخذ رهیافت کارکردگرایانه در مطالعه دینی است. نگارنده باور دارد که اخذ این روی آورد در مطالعات دین‌پژوهانه، بسیار آسیب‌زا و آفت‌خیز خواهد بود. کارکردگرایی آسیبی است که اگر گریبان‌گیر مطالعات مربوط به گستره دین‌پژوهی و نیز نظام آموزش دینی و نهادهای عهده‌دار آن شود، نه تنها موجب تقویت باورمندی به آموزه‌های دینی نخواهد شد، بلکه رفته‌رفته، دین‌باوری افراد جامعه را سست و بی‌رسم می‌کند و این دقیقاً عکس اهداف نهادهای دینی است.

مطالعه کارکردهای دین، یکی از مسائلی محسوب می‌شود که همواره مورد توجه متکلمان بوده است. این بحث ذیل عناوینی همچون آثار ایمان، فواید بعثت انبیا، فواید احکام و ... امکان طرح دارد. اما رشد و تحول علمی در دو سده اخیر و شناسایی نیازهای فردی و اجتماعی بشر و تلاش برای رفع آنها، مسئله «کارکردهای دین» را به گونه دیگری

1. Approach

مطرح کرد. اولاً، کارکردهای اصلی دین کدامند؟ ثانیاً، آیا این کارکردها، به دین اختصاص دارند؟ به سخن دیگر، با توجه به کارکردهای گسترده علوم انسانی و اجتماعی - به‌ویژه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی - کدام کارکرد باقی می‌ماند که دین متولّی آن بوده و سایر نهادهای بشری از عهده آن عاجز مانده‌اند؟ ثالثاً، اگر دین از کارکردهای بی‌بدیل و منحصر به‌فرد برخوردار است، آیا این کارکردها با ساختار زندگی امروزی بشر، تناسب دارند؟ مواجهه با این پرسش‌ها، بسیاری از دین‌پژوهان را بر آن داشت تا به جست‌وجوی پاسخ بپردازند. در مقام پاسخگویی به این پرسش‌ها، فانکشنالیزم یا کارکردگرایی وارد گستره دین‌پژوهی شد. ظهور این رهیافت به سال‌های پایانی سده نوزدهم و سال‌های آغازین سده بیستم میلادی باز می‌گردد. بیشترین سهم در ایجاد و تثبیت این روی آورد در مطالعات دینی، از آن جامعه‌شناسان دین است.

در ادامه ابتدا به توصیف اجمالی دیدگاه‌های جامعه‌شناسان در باب چستی فانکشنالیزم در جامعه‌شناسی می‌پردازیم و سپس به اختصار، آرای جامعه‌شناسان دین در خصوص نگاه کارکردگرایانه به دین را گزارش می‌کنیم. در این گزارش سعی شده است ترتیب تاریخی دیدگاه‌ها رعایت شود. آنگاه به توضیح چرایی و ابعاد اخذ رهیافت کارکردگرایانه در حوزه مطالعات دینی و نیز در مقام آموزش دینی، روی می‌آوریم و سپس دین‌پژوهی کارکردگرا را در قالب پنج نکته، نقد و بررسی و خواهیم کرد. نکته پنجم متضمّن الگوی پیشنهادی نگارنده برای مطالعه دینی مطلوب است.

۱. کارکردگرایی در دین‌شناسی

توسعه و گسترش رهیافت کارکردگرایانه به دین، بیشتر مرهون تلاش جامعه‌شناسان دین است؛ از این‌رو، برای توضیح این نوع نگرش به دین، لازم است مفهوم «کارکرد» و

«کارکردگرایی»، نزد جامعه‌شناسان مورد توجه و تأمل قرار گیرد. امیل دورکیم^۱ (۱۸۵۷-۱۹۱۹م) نخستین کسی بود که فانکشنالیزم^۲ (کارکردگرایی) را به جامعه‌شناسی وارد کرد (باتومور، ۱۳۷۰: ۵۲). وی با نگارش دو کتاب تقسیم کار اجتماعی^۳ و قواعد روش جامعه‌شناسی^۴ مفهوم‌سازی دقیق و مدونی از «کارکرد اجتماعی»^۵ ارائه داد. دورکیم، کارکرد یک نهاد اجتماعی را مطابقت آن نهاد با نیازهای ارگانیک اجتماعی تعریف کرد (باتومور، ۱۳۷۰: ۵۲). کارکرد عبارت است از اثری که پدیده‌های اجتماعی از خود بر جای می‌گذارند (اسکیدمور، ۱۳۷۲: ۱۴۱). فانکشنالیزم، کارکردها را به ساخت‌های اجتماعی که از نظم و ترتیب جمعی برخوردار هستند، منتسب می‌کند؛ زیرا این ساختارها، دارای آثار^۶ به‌سامانی هستند که ناشی از شیوه خاص سازمان یافتن این ساخت‌هاست (اسکیدمور، ۱۳۷۲: ۱۴۲).

فانکشنالیست‌ها معتقدند که جامعه، نظام پیچیده‌ای است که بخش‌های گوناگون آن، همراه با یکدیگر در جهت ایجاد ثبات و انسجام عمل می‌کنند. بر اساس این رهیافت، جامعه‌شناسی باید به مطالعه ارتباط بخش‌های مختلف جامعه با یکدیگر و با کل جامعه بپردازد. به‌عنوان نمونه، می‌توان عقاید دینی و آداب و رسوم یک جامعه - به‌عنوان نهادی اجتماعی - را با نشان دادن چگونگی ارتباط آنها با سایر نهادهای آن جامعه، بررسی و آثار آنها را بر کل جامعه تحلیل کرد؛ زیرا بخش‌های گوناگون یک جامعه، در ارتباط نزدیک و تنگاتنگی، و به‌طور همسان و با یکدیگر رشد و توسعه می‌یابند. مطالعه کارکرد یک نهاد یا عمل اجتماعی به‌معنای نقش آن در تداوم بقای آن جامعه است.

1. Emile Durkheim
2. Functionalism
3. The Division of Labour in Society
4. The Rules of Sociological Method
5. Social Function
6. Function
7. Effects

کارکردگرایان غالباً از تمثیل ارگانیکی و تشبیه اندامی برای مقایسه عملکرد جامعه با عملکرد موجودات زنده بهره می‌برند. اجزا و بخش‌های گوناگون جامعه همراه و هماهنگ با هم و به نفع کل جامعه (مانند اجزای بدن انسان) به فعالیت می‌پردازند. برای مثال، به‌منظور بررسی اندامی مانند قلب انسان، باید نشان داد که قلب چگونه با سایر اجزای بدن مرتبط می‌شود: قلب با فرستادن خون به سراسر بدن، نقش مهمی در تداوم حیات موجود زنده ایفا می‌کند. بر همین سیاق، تحلیل کارکرد یک واحد اجتماعی، به‌معنای نشان دادن سهم و نقش آن واحد در استمرار موجودیت و سلامت یک جامعه است. کارکردگرایی بر اهمیت وفاق و اجماع اخلاقی در حفظ نظم و ثبات جامعه تأکید می‌کند. وفاق اخلاقی هنگامی به‌وجود می‌آید که اکثر مردم یک جامعه در ارزش‌های مشترکی سهیم باشند. کارکردگراها، نظم و تعادل را حالت طبیعی جامعه می‌دانند. این تعادل اجتماعی بر پایه وجود وفاق اخلاقی در میان اعضای جامعه استوار است. برای نمونه، دورکیم معتقد بود که دین موجب تحکیم پایبندی مردم به ارزش‌های اصیل اجتماعی می‌شود و از این طریق، در حفظ انسجام و پیوستگی اجتماعی شرکت می‌کند (گیدنز، ۱۳۸۹: ۲۶).

کارکردها و آثار پدیدارهای اجتماعی دو دسته‌اند: دسته‌ای از کارکردها، محسوس، مشاهده‌شدنی و پیش‌بینی پذیر هستند. این نوع آثار، «کارکردهای آشکار»^۱ خوانده می‌شوند. دسته دیگر آثاری هستند که خود کنشگران نیز از وجود آنها آگاه نیستند و امکان پیش‌بینی آنها وجود ندارد. چنین آثاری، «کارکردهای پنهان»^۲ نامیده می‌شوند. به این معنا که شاید گاهی ساخت‌هایی که انسان‌ها در جامعه ایجاد می‌کنند، آثار ناخواسته یا آثاری داشته باشند که اشخاص از آنها بی‌اطلاع باشند. علاوه بر این، ممکن است افراد نسبت به آثار کنش‌های خویش در اشتباه باشند و حتی مقاصدی را برای رفتار خود در نظر بگیرند

1. Manifest Functions

2. Latent Functions

که در عمل حاصل نشود (اسکیدمور، ۱۳۷۲: ۱۴۷). ساخت‌های اجتماعی، همواره دارای کارکرد مثبت نیستند؛ چه بسا، ساخت‌ها و نظام‌های اجتماعی که کارکردهای منفی داشته باشند یا فاقد کارکرد و اثر خاصی باشند (بودون، ۱۳۷۳: ۱۱۱).

ویلیام جیمز^۱، روان‌شناس دین (۱۸۴۲-۱۹۱۰م) معتقد است تصور خدا، اگر به وسیع‌ترین معنای کلام، به‌طور رضایت‌بخش عمل کند، صحیح و صادق است (راسل، ۱۳۶۵، ج ۲: ۱۱۱۲-۱۱۱۳). وی می‌گوید: حقیقت دین مبتنی بر برهان‌های متافیزیکی اثبات وجود خدا نیست، بلکه حقیقت دین به پاسخ این پرسش بستگی دارد که آیا باور دینی در حیات عینی و عالم واقعی از ارزش عملی برخوردار است یا خیر؟ (مک‌کویری، ۱۳۷۵: ۳۶۵). لذا دین را نمی‌توان جدای از عملی که لازمه آن است، داوری کرد. اساساً نمی‌توان درباره باوری دینی، به‌طور مجزا اظهار نظر کرد، بلکه باید خود را به آن سپرد و با آن زندگی کرد (مک‌کویری، ۱۳۷۵: ۳۸۸).

امیل دورکیم، معتقد بود که نمی‌توان حقیقت دین را در تمدن‌های پیشرفته کشف کرد؛ زیرا دین در جوامع متمدن امروزی محصول توسعه تاریخی پیچیده‌ای در طول زمان محسوب می‌شود که از مبادی اولیه خود بسیار فاصله گرفته است. در حالی که در جوامع ابتدایی، همه نهادها خودبسنده، ساده و کوچکند و به‌موجب آن، صورت‌های دینی نیز ساده و ابتدایی هستند. از این‌رو، شناخت ماهیت دین در این جوامع، امکان‌پذیرتر است و سریع‌تر به انجام می‌رسد (توسلی، ۱۳۸۰: ۲۱۲). دورکیم با چنین نگرشی، به مطالعه دین توت‌پرستی بومیان استرالیا روی آورد و کتاب صورت‌های ابتدایی زندگی دین^۲ را با چنین منظوری نوشت. از نظر وی نقش عملکردی دین توت‌گرایانه بومیان استرالیا، حفظ احساس و عاطفه جمعی قبیله و تداوم انسجام و یکپارچگی اجتماعی آن است. دورکیم با این

1. William James

2. The Elementary Forms of the Religious Life

پژوهش، به تأسیس و گسترشِ اخذ رهیافت کارکردگرایانه در مطالعات جامعه‌شناختی دین دست یازید. هدف این روی‌آورد، بررسی رسوم اجتماعی و آشکارسازیِ کارکردهای اجتماعیِ باورها و رفتارهای دینی بود (ویلیم، ۱۳۷۷: ۴۶).

رادکلیف براون و برینسلاو مالینوفسکی نیز تحت تأثیر دورکیم، به توسعهٔ نگرش کارکردگرایانه به دین پرداختند. از نظر آنان، آنچه مهم است جست‌وجوی خاستگاه و منشأ دین نیست، بلکه مهم نقش و کارکردی است که ادیان در جوامع کنونی ایفا می‌کنند (همیلتون، ۱۳۷۷: ۱۹۷). براون معتقد است با اینکه بیشترِ باورداشتهای مذهبی خطا و توهم هستند، این باورها احساساتی را بیان می‌کنند که برای ثبات و بقای جامعه ضرورت دارند. لذا باورداشتهای دینی نادرست با وجود خطاآمیز بودنشان، از کارکردهای اجتماعی ارزشمندی برخوردارند (همیلتون، ۱۳۷۷: ۱۹۸). براون می‌گوید: دین بخش مهم و حتی اساسی نظام اجتماعی پیچیده‌ای است که انسان‌ها با آن می‌توانند در یک مجموعهٔ به‌سامان از روابط جمعی با هم زندگی کنند. اما «ما با سرچشمه‌های دین کاری نداریم، بلکه تنها به کارکردهای اجتماعی آن نظر داریم، یعنی می‌خواهیم بدانیم که دین در شکل‌گیری و نگهداشتِ نظم اجتماعی چه نقشی ایفا می‌کند» (همیلتون، ۱۳۷۷: ۱۹۸). نزد براون این پرسش که آیا باورداشتهای دینی حقیقت دارند یا خیر؟ و نیز این سؤال که چگونه مردم به باورهای کاذب معتقد می‌شوند؟ هیچ اهمیتی ندارد. از نظر او عملکردهای مذهبی بیش از باورهای دینی اهمیت دارند. به اعتقاد وی، میان باورهای دینی و کارکردهای دینی، رابطهٔ علی و وجود ندارد. آنچه واقعاً رخ می‌دهد، این است که مناسک دینی و باورهایی که آن مناسک را موجه و معقول جلوه می‌دهند، به‌عنوان یک کل منسجم با هم تحول می‌یابند (همیلتون، ۱۳۷۷: ۱۹۹). به سخن دیگر، باورهای دینی، به‌مثابهٔ دلیل‌تراشی و موجه‌سازیِ مناسک دینی هستند؛ از این‌رو، برای شناخت دین نخست باید به مناسک توجه کرد. لذا کارکرد اجتماعی مناسک، کلید فهم دین را به دست ما می‌دهد.

آنچه در رهیافت کارکردگرایانه مهم انگاشته می‌شود، نه خاستگاه و حقیقت دین، بلکه نتایج دنیوی و پیامدهای این جهانی باورهای دینی است. کارکردهای دین را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: کارکردهای فردی و اجتماعی. مطالعه کارکردهای فردی دین موضوع روانشناسی دین است (نک: الیاده، ۱۳۷۲، ج ۲: ۲۹۱-۳۳۵) و بررسی کارکردهای اجتماعی دین بر عهده جامعه‌شناسی دین قرار دارد (نک: الیاده، ۱۳۷۲، ج ۲: ۳۷۷-۳۹۷). کارکردهای فردی دین عبارتند از معنابخشی به زندگی، پاسخ به احساس تنهایی، کاهش و تسکین درد و رنج، غلبه بر ترس از مرگ، افزایش میزان رضایتمندی از زندگی، آرامش روان، تقویت روحیه تحمل‌پذیری، افزایش امید به زندگی، تقویت روحیه فداکاری و... کارکردهای اجتماعی دین عبارتند از ایجاد یکپارچگی جمعی، تسهیل در جامعه‌پذیری، کاهش جرم و جنایت، کنترل افراد جامعه از طریق تقویت نظارت درونی، پشتیبانی از ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی و... .

۲. روی آورد کارکردگرایانه در آموزش دینی

با توجه به تأکید رهیافت کارکردگرایانه بر آثار عینی و نتایج محسوس باورهای دینی، این رهیافت برای بسیاری از افراد- به‌ویژه مبتدیان و متوسطین- در پژوهش‌های دینی و حتی در مقام تبلیغ و ترویج عمومی دین جذاب و ترغیب‌کننده است. بسیاری از نهادهای متولی ترویج عقاید دینی، علاقه وافری به این روی آورد نشان داده‌اند. اقبال پژوهشگران عرصه مطالعات دینی و نیز نهادهای فرهنگی به چنین رویکردی علل متعددی دارد:

یک. آسان‌یاب‌سازی آموزه‌های دینی: رهیافت کارکردگرایانه چون به جای تأکید بر دلایل عقلی صرف به تبیین آثار عینی و پیامدهای محسوس باورها می‌پردازد، گزاره‌های دینی را برای عموم مردم آسان‌یاب و فهم‌پذیرتر می‌کند. زبان و ادبیاتی که غالباً برای اثبات عقلانی عقاید دینی استفاده می‌شود، مملو از واژگان غریب و اصطلاحات فلسفی فراوانی است که فهم آنها برای عموم جامعه ممکن نیست. طبیعی است که تمرکز بر آثار عینی و

نتایج محسوس به جای استفاده از واژگان و اصطلاحات نامأنوس، نقش بسزایی در روان‌سازی مفاهیم دینی خواهد داشت. ادبیات دینیِ روان، ساده و متکی به مصادیق محسوس و شواهد تجربه‌شدنی، مسلماً جذاب بوده و موجب اقبال عمومی بیشتری می‌شود؛ از این‌رو، نهادهای عهده‌دار مسئولیت تبلیغ و ترویج دین، این رهیافت را کارآمدتر و اثربخش‌تر از سایر رهیافت‌ها (به‌ویژه روی‌آورد عقلانی) یافته‌اند، پس آن را الگو و سرمشقِ فعالیت‌های فرهنگی - تربیتی خود قرار داده‌اند. قطعاً این اقدام ناشی از غیرت دینی و برآمده از احساس تکلیف در جهت گسترش، ترویج و تقویت باورهای دینی در میان اقشار مختلف جامعه صورت گرفته است.

دو. مستند بودن به شواهد علمی و یافته‌های تجربی: در رهیافت کارکردگرایانه، کارکردهای عقاید دینی بر مبنای آخرین دستاوردهای علمی، توضیح داده می‌شوند. طبیعی است استناد به یافته‌های نوین دانشمندان علوم تجربی، جذاب است و کمک شایانی به تبلیغ دینی خواهد کرد و موجب افزایش اعتماد مردم به گزاره‌های دینی و در نتیجه آن پذیرش عمومی نسبت به آموزه‌های دینی می‌شود. این رهیافت غالباً با بهره‌گیری از سازوکارهای روانشناختی و جامعه‌شناختی، افراد و اقشار گوناگون جامعه را به‌سوی دین‌پذیری بیشتر و دین‌باوری بهتر سوق خواهد داد.

سه. غلبه نگرش تجربی در محافل علمی: امروزه علوم تجربی، در محافل علمی و دانشگاهی، به‌نحو گسترده‌ای سیطره یافته‌اند. همین موجب تسلط پارادایم تجربی و نفوذ و رسوخ آن در همه سطوح نهادهای آموزشی و پژوهشی شده است؛ از این‌رو، ذهن و فکر تربیت‌یافتگان این محافل که بخش‌های متعدد و گسترده‌ای از جامعه را شامل می‌شوند، به‌شدت تحت تأثیر این فضای تجربی مآب است. این امر، برخی از متولیان آموزش و پژوهش دینی را بر آن می‌دارد تا پژوهش‌ها و آموزش‌های دینی خود را منطبق بر همین

فضا و با استفاده از روش‌های^۱ تجربی سامان دهند. به این منظور سعی می‌شود تا آنجا که امکان‌پذیر است، آثار عینی، کارکردهای محسوس و نتایج عملی باورهای مذهبی، کشف و استخراج و در راستای ترویج و آموزش دینی استفاده شوند. قطعاً این تصمیم نیز برآمده از حس دردمندی و روحیه دغدغه‌مندی نسبت به تقویت و استحکام تربیت دینی افراد و گروه‌های مختلف جامعه است.

چهار. اداره‌های دینی توسط دانش‌آموختگان علوم تجربی: بعضاً مشاهده می‌شود که نهادهای دینی توسط متخصصان دانش‌های تجربی - اعم از علوم طبیعی و علوم انسانی - اداره می‌شوند. طبیعی است مدیری که دانش آموخته علوم تجربی است، نگرش کارکردگرایانه به دین را بیش از روی‌آوردهای عقلی و نقلی مورد توجه قرار می‌دهد و فعالیت خود در راستای ترویج آموزه‌های دینی را به جست‌وجو و واکاوی کارکرد گزاره‌های دینی معطوف می‌دارد.

۳. نقد کارکردگرایی دینی در آموزش دینی

نگارنده بر این باور است که اخذ رهیافت کارکردگرایانه در مقام پژوهش، آموزش و تربیت دینی بسیار آسیب‌زا و آفت‌خیز است. کارکردگرایی آسیبی است که اگر گریبان‌گیر نظام آموزش دینی و نهادهای عهده‌دار آن شود، نه تنها موجب تقویت باورمندی به آموزه‌های دینی نمی‌شود، بلکه رفته‌رفته دین‌باوری جامعه را ضعیف و بی‌رمتق خواهد کرد. و این دقیقاً عکس اهداف نهادهای دینی است. در ادامه، اخذ روی‌آورد کارکردگرایانه را در مطالعات دینی، در قالب پنج نکته نقد خواهیم کرد.

یک. ابتنای بر تعریف پراگماتیستی صدق: روی‌آورد کارکردگرایانه بر تعریف پراگماتیکی صدق مبتنی است. توضیح آنکه در خصوص معنای صدق، سه نظریه وجود

دارد: ۱. نظریهٔ مطابقت؛^۱ ۲. نظریهٔ انسجام؛^۲ ۳. نظریهٔ پراگماتیک^۳ (عمل‌گرا). بر اساس نظریهٔ مطابقت، صدق عبارت است از مطابقت مفاد گزاره با واقعیت. بر مبنای نظریهٔ انسجام، صدق عبارت است از عضویت گزاره در مجموعهٔ منسجمی از گزاره‌ها. طبق نظریهٔ عمل‌گرایانه، صدق سودمندی گزاره در مقام عمل است. «سودمندی در عمل» اساسی‌ترین مفهوم در نظریهٔ عمل‌گرای صدق محسوب می‌شود. این دیدگاه تلاش دارد صدق باورها را بر اساس آثار عینی و نتایج محسوس و پیامدهای عملی آنها صورت‌بندی کند. لذا تنها گزاره‌ای صادق است که از سودمندی عملی بیشتری برخوردار باشد.^۴

رهیافت کارکردگرایانه به دین، بر مبنای نظریهٔ سوم استوار است. در این رهیافت به‌جای بررسی مطابقت یا عدم مطابقت آموزه‌ها و گزاره‌های دینی با عالم واقع، نتایج عینی و آثار عملی آنها سنجش و ارزیابی می‌شوند. بر این اساس، آنچه حقانیت دین را رقم می‌زند، اعتقاد و باور به مجموعه‌ای از اندیشه‌های عقلی در باب عالم واقع نیست، بلکه نتایج عملی و پیامدهای عینی گزاره‌ها و آموزه‌های دینی است. پس وجود واقعی خداوند هیچ اهمیتی ندارد، آنچه در دینداری مهم است و کافی انگاشته می‌شود، تصور ذهنی خداوند و آثاری است که این تصور بر روان شخص و بر جامعه از خود بر جای می‌گذارد. رهیافت کارکردگرایانه به دنبال کارکردهای باور و تصور خداوند در زندگی این جهانی بشر است، چه واقعاً خدایی باشد و چه نباشد؛ زیرا برای صدق یک باور همین کافی است که آن باور موجب سعادت دنیوی انسان شود و نه چیزی بیش از این.

1. Correspondence Theory of Truth

2. Coherence Theory of Truth

3. Pragmatic Theory of Truth

۴. تفصیل سخن در باب تئوری‌های سه‌گانهٔ صدق و گزارش، نقد و بررسی آنها را در منابع ذیل می‌یابید: Pojman, 2000, p. 29- 45، [و نیز ترجمهٔ فارسی این اثر به نشانی: پویمن، ۱۳۸۷: ۷۸-۹۲]؛ شمس، ۱۳۸۷:

این نگرش اشکالات معرفت‌شناختی متعددی را در پی دارد. اولاً، شاید یک باور نادرست در عمل مفید و کارآمد باشد. یک اندیشه نادرست و متناقض هم می‌تواند در عین حال، از سودمندی عملی برخوردار باشد (مک‌کویری، ۱۳۷۵: ۳۹۰؛ محمدرضایی، ۱۳۸۲: ۵۴). پس یک باور به صرف اثبات سودمندی آن، به صدق متصف نمی‌شود. بسیاری از عقاید انسان‌های بدوی در زمان حیاتشان بسیار سودمند و مفید بوده‌اند؛ در حالی که، امروزه آن باورها، به‌هیچ‌وجه صادق به‌شمار نمی‌آیند؛ ثانیاً بر مبنای این نگرش، صدق تابعی از سودمندی در عمل است، در حالی که سودمندی در عمل، خود تابعی از شرایط انسانی بسیاری است که هر کدام همواره دستخوش تغییر و دگرگونی هستند. سودمندی بسیاری از باورهای دینی، پس از گذشت قرن‌ها به اثبات رسیده است و چه بسا عقاید دینی که سودمندی آنها هرگز درک نشود؛ ثالثاً، کنار نهادن «واقعیت خدا» و نشان دادن «تصور خدا» به جای آن، با اصول اعتقادی و مبانی معرفتی ادیان آسمانی - و به‌ویژه دین اسلام - ناسازگار است. در دین اسلام، باور به خداوند، یک تصور ذهنی صرف نیست، بلکه اعتقادی برآمده از واقعیت انتولوژیکی است با ویژگی‌های منحصر به فرد علم، قدرت، اراده و...؛ رابعاً، نسبت‌گرایی معرفتی^۱ اشکالی است که نظریه پراگماتیک صدق را از آن‌گریزی نیست. در این نگرش، حقیقت، نه امری جاودانه و مطلق، بلکه به صورت روند متغیری معرفتی می‌شود؛ زیرا حقیقت، اولاً، مشروط به زمان است؛ ثانیاً از خاصیت تغییرپذیری برخوردار است که امکان شدت و ضعف دارد (اسکفلر، ۱۳۶۶: ۱۵۰). به این معنا که هر چه سودمندی یک باور در عمل، بیشتر باشد، آن باور حقیقی‌تر است و از صدق بیشتری برخوردار خواهد بود. تفصیل سخن در باب اشکالات نظریه عمل‌گرای صدق، مجال دیگری می‌طلبد.

1. Cognitive Relativism

دو. از میان رفتن اعتبار عقاید دینی در صورت پیدایش جایگزین: در رهیافت کارکردگرایانه بدون توجه به مطابقت یا عدم مطابقت گزاره‌های دینی با واقعیت، تنها به نتایج منفی یا مثبت آنها نگریسته می‌شود. تردیدی نیست که امروزه بسیاری از کارکردهای دین را نهادهای اجتماعی دیگر بر عهده گرفته‌اند. حال اگر با اخذ رهیافت کارکردگرایانه، مطالعه دین را صرفاً در آثار عملی و کارکردهای دنیوی آن منحصر کنیم، هر آن ممکن است، نهاد یا نهادهای دیگری غیر از دین، عهده‌دار این کارکردها شوند. با وجود این احتمال، آیا دیگر می‌توان از بی‌بدیل بودن دین در تأمین این کارکردها سخن گفت؟! آیا با این شرایط، دانش‌آموز و دانشجویی که با نگاه کارکردگرایانه تربیت دینی یافته است، به آموزه‌های دینی پایبند می‌ماند؟ تعالیم دینی مانند نماز، روزه، زکات و... قطعاً هر کدام علاوه بر آثار اخروی و معنوی، از کارکردهای این‌دنیایی نیز برخوردارند. به‌عنوان مثال، بعضاً گفته می‌شود که کارکرد نماز، وقت‌شناس شدن و منظم شدن انسان است و نیز حرکات انسان در نماز موجب ورزیدگی بدن می‌شود. یا کارکرد روزه عبارت است از نوعی رژیم غذایی برای کنترل میزان چربی‌های بدن و... ضمن آنکه انجام دادن هر یک از این مناسک، سختی‌هایی را نیز برای شخص دیندار به همراه خواهد داشت. حال اگر افراد جامعه اعم از دانش‌آموز، دانشجو و... با نگرش کارکردگرایانه به دین، رشد مذهبی یافته باشند، در مواجهه با نهادهای دیگری غیر از دین، که همان کارکردهای دنیوی دین را تأمین می‌کنند، و متضمن سختی‌های همراه با مناسک دینی هم نیستند، چه واکنشی از خود نشان می‌دهند؟ قطعاً چنین مواجهه‌ای رفته‌رفته به رویگردانی از دین و انکار همه کارکردهای دین منجر خواهد شد. طبیعی است ذهن کارکردگرا همواره به دنبال یافتن کارکردهای بیشتر، کم‌هزینه‌تر، مفیدتر و آسان‌یاب‌تر است. اگر کارکرد روزه صرفاً به کنترل وزن و سوزاندن چربی‌های اضافی بدن محدود باشد، امروزه می‌توان این کارکرد را از راه‌های دیگری تأمین کرد که سختی‌های روزه‌داری را نیز به‌همراه نداشته باشند. اگر کارکرد نماز، صرفاً وقت‌شناسی، مدیریت زمان و انضباط کاری باشد و اگر کارکرد وضو و غسل تنها

بهداشت فردی باشد، با وجود راه‌های دیگر برای تأمین این کارکردها، چه نیازی به تحمل این همه سختی وجود دارد؟!

سخن در این نیست که احکام عبادی و آموزه‌های دینی، فاقد کارکردهای فردی و اجتماعی این‌دنیایی هستند؛ بلکه غرض آن است که نباید ذهن و فکر افراد جامعه را به گونه‌ای تربیت کرد که فضای کارکردگرایانه بر آن حاکم شود و با پیدایش و ظهور جایگزینی برای تأمین کارکردهای دنیوی دین، اعتماد مردم به دین رنگ ببازد و رفته‌رفته دست از اعتقاد خویش بشویند. آیا جوانی که با روی آورد کارکردگرایانه، رشد دینی یافته است، اجازه ندارد این پرسش را مطرح کند که آیا مگر مکاتب دیگر، فاقد این کارکردها هستند؟ آیا در جوامع دیگر - که هیچ باوری به دین اسلام ندارند - رفاه، کار، نظم، وقت‌شناسی، بهداشت، وظیفه‌شناسی و... وجود ندارد؟ و اگر نهادهای دیگری تأمین‌کننده کارکردهای دین باشند بدون آنکه سختی‌های مناسب دینی را داشته باشند، آیا بهتر نیست به جای دین به آن نهادها روی آورد؟

در واقع اخذ رهیافت کارکردگرایانه در مقام تعلیم دینی و تبلیغ مذهبی، اگر چه با قصد نیک و با نیتی برآمده از دغدغه‌مندی و غیرت دینی صورت می‌پذیرد و در آغاز نتایج مطلوبی را به بار می‌آورد و خیل گسترده‌ای از اقشار گوناگون جامعه را متوجه کارکردهای دین می‌کند، آرام آرام و با کشف نهادهای جایگزین، به انکار کارکردهای دین و در نهایت رویگردانی از دین منجر خواهد شد. البته در بسیاری از موارد، با توجه به میل درونی افراد به آموزه‌های دینی، این روند به انکار دین به‌طور مطلق نمی‌انجامد، بلکه موجب اقبال به برداشت‌ها و تفاسیر حداقلی از دین خواهد شد، به این صورت که افراد به این باور می‌رسند که رسالت انبیا صرفاً به امور آخرت و خداوند منحصر است و پیامبران، اولاً و بالذات برای اداره امور اجتماع و مدیریت جامعه برانگیخته نشده‌اند. چون کارکردهای دین را سایر نهادهای اجتماعی بشری نیز تأمین می‌کنند، پس دین کارکرد دنیوی بی‌بدیل ندارد و کارکرد دین صرفاً در ساماندهی به امور اخروی محدود است.

مسلم است چنین نگرشی با آموزه‌های دین اسلام (که مملو از تعالیم متعلق به زندگی دنیوی مانند احکام مربوط به حکومت است) سازگار نیست. دین اسلام، زندگی دنیوی را مقدمه حیات اخروی انسان می‌داند، لذا کارکردهای آن به امور اخروی منحصر نیست. در واقع نتیجه اخذ روی‌آورد کارکردگرایانه در مقام پژوهش و آموزش دینی، چیزی نیست جز افراط یا تفریط در خصوص آموزه‌های دینی. این نگرش ابتدا اشخاص را وامی‌دارد که تمام نیازهای دنیوی بشر را از آموزه‌های اسلام جویا شوند (افراط) و در زمان دیگری، آنها را چنان به تفریط دچار می‌کند که از میان تمام آموزه‌های دینی صرفاً باور به خدا و آخرت را برگزینند و به همین مقدار اکتفا کنند. واقعیت آن است که اخذ این رهیافت از سوی مراکز فرهنگی و تربیتی برای ارائه آموزش‌های دینی بسیار آسیب‌زا و آفت‌خیزست. به این مراکز پیشنهاد می‌شود در مقام تبلیغ دینی از این رهیافت اجتناب ورزند. در ادامه الگوی جایگزین و مناسب برای آموزش دینی ارائه خواهد شد.

سه. ایجاد نظام ارزشی غیردینی: نگرش فانکشنالیستی به دین، موجب سیطره نوعی نظام ارزشی (مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها) بر ذهن افراد می‌شود. دانش‌آموز و دانشجویی که در فضای دینی کارکردگرا تربیت یافته باشد، در مواجهه با هر گزاره دینی، به جست‌وجوی کارکردهای آن می‌پردازد. چنین فکر و ذهنی، پیوسته فارغ از همه رهیافت‌های عقلی و نقلی، صرفاً در چارچوب کارکردهای این جهانی می‌اندیشد و هر باور و اندیشه‌ای را تنها با محک سودمندی عملی می‌سنجد. در واقع این نگرش، قالبی را بر فکر اشخاص حاکم می‌کند که هر آنچه با آن قالب هماهنگ باشد، حقیقی انگاشته می‌شود، وگرنه کاذب، دروغین و بیهوده تلقی خواهد شد. اگر درستی یک باور به وسیله دهها دلیل عقلی و نقلی قطعی به اثبات برسد و در عین حال آن باور نتواند سودمندی خود را در عمل نشان دهد، باز هم فاقد اعتبار و بی‌ارزش به‌شمار می‌آید.

چنین انگاره‌ای، جست‌وجوی صرف از سودمندی باورهای دینی نیست، بلکه تحمیل مجموعه‌ای از «بایدها» و «نبایدها» به دین است. باور دینی «الف» باید در عمل سودمند

باشد و گرنه فاقد اعتبار است. این «باید» که به اعتقاد نگارنده، نتیجه کارکردگرایی است، غالباً به صورت پنهان و نهفته، در میان فکر و اندیشه دینداران، جای می‌گیرد و همچون یک عینک عمل می‌کند و مانع توجه شخص به سایر رهیافت‌ها می‌شود. همین «باید» پنهان، دیندار را از جایگاه «نیازمندی به دین» خارج می‌کند و او را در موضع «انتظار از دین» قرار می‌دهد. توضیح آنکه گاه دیندار خود را در مقابل خداوند مُحِق می‌یابد؛ در این صورت، او همواره با نگاهی متوقعانه به دین می‌نگرد. او از دین «انتظار» دارد تا حقوقش را تأمین کند. چنین شخصی حقوقی را برای خود تعیین و آنها را از دین طلب می‌کند و خود را هیچ‌گاه در قبال تکالیف دینی، موظف به عمل نمی‌داند. اما گاه دیندار خود را در مقابل خداوند مکلف می‌یابد. این شخص خود را به دین نیازمند می‌داند و همواره برای تأمین نیازهای خود، دست‌احتیاج به سوی دین دراز می‌کند. لذا او خود را موظف می‌داند که به تکالیف دینی عمل کند.

انسان دینداری که در فضای آموزشی کارکردگرایانه رشد یافته است، اگرچه شاید ابتدا با نگاهی نیازمندانه به گزاره‌های دینی بنگرد، اما رفته‌رفته با تمرکز بر کارکردهای عملی و سودمندی آموزه‌های دینی و بدون توجه به حقانیت آنها، نگرشی متوقعانه از دین خواهد یافت که این نگرش، ریشه در همان «بایدها»ی پنهان دارد. دیندار کارکردگرا، خویش را نیازمند به دین نمی‌یابد، بلکه پیوسته با نگاهی سودانگارانه به دین می‌نگرد و «انتظار» دارد حقوقش را از دین بستاند. او خود را در مقابل خداوند ذی‌حق می‌انگارد؛ در نتیجه خویشتن را در قبال تکالیف دینی به عمل موظف نمی‌داند. اینجاست که دیندار از خدامحوری فاصله می‌گیرد و به انسان‌مداری^۱ سوق می‌یابد. در واقع دینداری کارکردگرایانه، دینداری انسان‌مدارانه خداگریزانه است.

1. Humanism

چنین نگرشی به‌هیچ‌وجه با مبانی اعتقادی دین اسلام سازگار نیست. در جهان‌بینی اسلامی، انسان در مقابل خدا و دین، هم مکلف و هم مُحق است. مکلف است؛ چون آفریده‌ی خداوند و نیازمند به او است. و خداوند حکیم، او را برای هدایت، تکامل، رشد و بالندگی، امر و نهی می‌کند تا نیازهای او تأمین شود. پس آدمی باید به تکالیف دینی عمل کند. نیز مُحق است؛ زیرا از جانب خداوند، حقوقی به انسان واگذار شده است؛ حقوقی که اقتضای صفات کمال و جلال و جمال الهی است. بنابراین، جهان‌بینی اسلامی به انسان اجازه نمی‌دهد که خود برای خویشتن حقوقی را تعیین کند و در برابر تکالیف دینی بایستد و به‌نام حق‌مداری، از اوامر و نواهی دینی که منشأ کمال و هدایت او است، سر باز زند.^۱

چهار. ایدئولوژی‌سازی علیه دین: اخذ رهیافت کارکردگرایانه در مقام پژوهش و آموزش مذهبی، فکر و ذهن دینداران را به‌سوی شکل‌دهی یک ایدئولوژی در مقابل آموزه‌های دینی سوق خواهد داد. توضیح آنکه، به یک معنا میان دین و ایدئولوژی تفاوت وجود دارد.^۲ دین عبارت است از پیام الهی به بشر که انسان خود را در برابر آن مکلف به اطاعت و بندگی می‌داند. بندگی، مهم‌ترین درسی است که دین به بشر می‌آموزد؛ از این رو، بنیان دین بر خدامحوری استوار است. در دین شأن انسان، الوهیت نیست بلکه عبودیت است. اما ایدئولوژی عبارت است از مکتبی نظام‌مند و سامان‌یافته که ارکان آن

۱. تفصیل سخن در باب انتظار بشر از دین را در این منبع جویا شوید: خسروپناه، ۱۳۸۶.

۲. اگرچه گاه این دو، به یک معنا هم به‌کار رفته‌اند. برخی «ایدئولوژی» را در کنار «جهان‌بینی» تعریف نموده‌اند. جهان‌بینی عبارت است از «مجموعه‌ای از اعتقادات و بینش‌های کلی هماهنگ درباره جهان و انسان و به‌طور کلی درباره هستی» و ایدئولوژی عبارت است از «یک سلسله آراء کلی هماهنگ درباره رفتارهای انسان». بنابراین، می‌توان سیستم عقیدتی و اصولی هر دین را جهان‌بینی آن دین و سیستم کلی احکام عملی آن را ایدئولوژی آن به‌شمار آورد. البته جهان‌بینی شامل اعتقادات جزئی نمی‌شود چنانکه ایدئولوژی نیز شامل احکام جزئی نمی‌گردد. گاه واژه «ایدئولوژی» به‌معنای عام به‌کار رفته است که شامل جهان‌بینی نیز می‌شود. (مصباح، ۱۳۸۷: ۱۲). ما این دو واژه را به دو معنای متفاوت به‌کار برده‌ایم.

کاملاً مشخص شده است، ارزش‌ها و آرمان‌ها را به انسان می‌آموزاند، موضع آنان را در برابر حوادث و پرسش‌ها معین می‌کند و راهنمای عمل آنها قرار می‌گیرد (سروش، ۱۳۸۸: ۱۰۴).

بنابراین ایدئولوژی مکتبی بشری است که مفهوم «بندگی» در آن جایگاهی ندارد و بنیان آن بر انسان‌مداری استوار شده است. ایدئولوژی برآمده از آن است که انسان از آسمان جدا شده و امور مربوط به تعیین ارزش و آرمان و تدبیر زندگی را به دست خود گرفته است. ایدئولوژی مکتب انسان معترضی است که اعتقاد دارد در همه امور این جهان، تا آنجا که امکان دارد، باید به چشم تجدید نظر نگریسته شود. در حالی که دین، مکتب انسانی است که نه تنها خود را خدا نمی‌انگارد بلکه به دنبال بندگی کردن است و اعتقاد دارد بسیاری از امور این جهان نیازمند تجدید نظر نیست و اساساً وظیفه تجدید نظر در آنها به عهده بشر گذارده نشده است. جهان‌بینی انسان دیندار این است که جهان عادلانه آفریده شده، از معماری صحیحی برخوردار بوده و مهندسی و مدیریت عالم به آدمی سپرده نشده است. اما انسان ایدئولوگ غیردیندار، این‌گونه نمی‌اندیشد، او برای تمام هستی از جمله عالم انسانی، برنامه ارائه می‌دهد. این جمله معروف مارکس معنای ایدئولوژی را به خوبی منعکس می‌کند: «فیلسوفان تاکنون جهان را تفسیر کرده‌اند، اما اکنون نوبت تغییر آن است». یک ایدئولوگ به تفسیر جهان قانع نیست، او به دنبال تغییر ساختار و معماری این جهان است. ایدئولوژی مکتب انسان بی‌خدایی است که به سراسر نظم عالم معترض است و اعتقاد دارد نمی‌توان هیچ جای دنیا را کامل و تمامیت یافته دانست. انسان مجاز است در تمام جهان را تجدید نظر کند، حتی تاریخ و اجتماع بشری را. این جمله مارکس برآمده از چنین نگرشی بود که «تاکنون پیش‌تاریخ انسان بوده و ما از این پس می‌خواهیم تاریخ انسان را شروع کنیم».^۱

۱. تفصیل سخن در باب نسبت دین و ایدئولوژی را در منبع ذیل می‌یابید: سروش، ۱۳۸۸.

ذهن دیندارِ کارکردگرا ایدئولوژی‌ساز است. تمرکز بر کارکردهای این دنیایی دین و عدم توجه به پیام‌وارگی دین، به شکل‌گیری یک ایدئولوژی غیردینی در ذهن دینداران منجر می‌شود؛ به نحوی که افراد، همه گزاره‌های دینی را بر اساس ارزش‌هایی که آن ایدئولوژی تعیین کرده است، سنجش و ارزیابی می‌کنند. این ایدئولوژی مُنبعث از توجه بسیار به کارکردهای عقاید دینی است. ایدئولوژی‌ها همواره معطوف به عمل هستند و غالباً از استدلال‌های فلسفی و مفاهیم انتزاعی اجتناب می‌ورزند. ایدئولوژی به‌هیچ‌وجه، چون و چراهای فلسفی، چالش‌های علمی و برداشت‌های عرفانی را برنمی‌تابد (سروش، ۱۳۸۸: ۱۰۶). ایدئولوژی همواره به‌دنبال اندیشه‌های واضح و صریح است؛ از این‌رو، توجه به عمل را جایگزین تبعات عقلی و فلسفی می‌کند. دقیقاً به‌همین سبب است که نگرش کارکردگرایانه به دین، موجب شکل‌گیری ایدئولوژی می‌شود. کارکردگرایی، ذهن دینداران را صرفاً متوجه نتایج عینی و پیامدهای عملی می‌کند و این همان چیزی است که کانون اصلی ایدئولوژی به‌شمار می‌آید. بنابراین، رهیافت کارکردگرایانه، که در آغاز با قصدی نیک و نیت خیرجویانه به‌منظور تسهیل در امر آموزش و گسترش باورهای دینی، مبنای عمل‌نهادهای مذهبی و فرهنگی قرار می‌گیرد، نه تنها موجب تقویت باورمندی جامعه به دین نمی‌شود، بلکه ایدئولوژی جدیدی علیه باورهای دینی را بر فکر و ذهن افراد، حاکم می‌کند. محور این ایدئولوژی، انسان است نه خدا.

پنج. کارکردیابی به‌جای کارکردگرایی: کارکردهای روانی و اجتماعی دین، امری نیست که انکارپذیر باشد. نوشتار حاضر نیز به‌دنبال نفی کارکردهای دنیوی دین برای انسان نیست. جست‌وجوی کارکردهای دین فی‌نفسه اشکالی ندارد، بلکه امر مطلوبی محسوب می‌شود، اما سخن در این است که اخذ رهیافت کارکردگرایانه نسبت به دین (با تمام ویژگی‌هایی که برای آن برشمردیم) و اکتفا کردن به آن، در مقام پژوهش و آموزش دینی بسیار آسیب‌زا و نتیجه آن، عکس اهداف آموزش‌های مذهبی است.

پیشنهاد نگارنده آن است که در مطالعات دینی، ابتدا باید با اخذ نظریه‌های معرفت‌شناختیِ موجه (مانند نظریهٔ مطابقت در صدق، نظریهٔ مبنایگروی در توجیه و...) ذهن افراد را به صحت و حقانیت گزاره‌های دینی به معنای مطابقت آنها با واقع، متوجه کرد و سپس کارکردهای عقاید دینی در زندگی فردی و اجتماعی بشر مطالعه و بررسی شوند (کارکردیابی). باید توجه داشت که کشف کارکردهای عقاید دینی (کارکردیابی) با اینکه آثار عملی باورهای دینی ملاک درست و نادرست دانستن آنها تلقی شود (کارکردگرایی)، بسیار متفاوت است. در همهٔ مراحل فرایند آموزش دینی همواره باید به دانش‌آموزان و دانشجویان تأکید شود که حتی اگر چنین کارکردهایی برای آموزه‌های دینی کشف نمی‌شد، باز هم این عقاید صحیح و درست بودند؛ زیرا مبنای اساسی پذیرش باورهای مذهبی، اصول و مبانی عقلی است و کارکردهای کشف‌شده، در تعیین درستی و حقانیت دین هیچ دخالتی ندارد.

در مقام آموزش دینی باید تلاش شود که این باور در ذهن دانش‌آموزان و دانشجویان شکل گیرد که «من نماز می‌خوانم؛ چون خداوند مرا بدان امر نموده است، نه چون موجب وقت‌شناسی من می‌شود. من روزه می‌گیرم؛ چون خداوند دستور داده است، نه چون موجب کنترل وزن می‌گردد. البته «وقت‌شناسی» و «کنترل وزن» کارکردهای مفیدی هستند؛ اما نماز و روزه من، اولاً برای تأمین آنها نیست، بلکه برای جلب رضایت خداوند است». این اعتقاد، اساس دینداری اسلامی است که بدون آن باورمندی و پایبندی به تعالیم دینی فرو خواهد ریخت.

آری، آسان‌یاب‌سازی مفاهیم دینی و فهم‌پذیر کردن استدلال‌های عقلی مسئله مهم دیگری است که باید به آن توجه شود. سلیقه، ذوق و هنرمندی در مقام انتقال مفاهیم و گزاره‌های دینی به افراد جامعه، بسیار ضروری است که نهادهای فرهنگی - مذهبی باید آن را وجههٔ همت خود قرار دهند. اما اگر نهادهای متولی آموزش دینی به جای عمل به این وظیفه مهم، به شیوه‌های کارکردگرایانه و روش‌های فانکشنالیستی روی آورند، نه تنها

مشکل را حل نکرده‌اند بلکه با حذف مسئله، مشکل را دوچندان کرده‌اند. اساساً برای رفع مشکل صعوبت ادبیات رایج در بیان مفاهیم عقلی و استدلال‌های فلسفی و دینی نباید به شاخه کارکردگرایی تمسک جست که میوه این درخت با اهداف آموزش دینی موافق نیست.

نتیجه‌گیری

فانکشنالیزم توسط روان‌شناسان و جامعه‌شناسان دین، به‌عنوان رهیافتی در مطالعه ادیان مطرح شد. کانون اصلی این رهیافت، سنجش آثار عینی باورهای دینی و ارزیابی میزان سودمندی عملی آنهاست. آنچه در روی‌آورد کارکردگرایانه مهم انگاشته می‌شود، خاستگاه و حقیقت دین نیست، بلکه آثار عملی و پیامدهای دنیوی آموزه‌های دینی است. بسیاری از پژوهشگران و نیز نهادهای متولی ترویج و تعلیم عقاید دینی، با استقبال از این رهیافت، آموزش‌های مذهبی خود را بر آن استوار کرده‌اند. آسان‌یاب‌سازی تعالیم دینی، جذابیت ناشی از استناد به شواهد علمی و یافته‌های تجربی، غلبه نگرش تجربی در محافل علمی و اداره نهادهای دینی توسط دانش‌آموختگان علوم تجربی، از دلایل اقبال افراد و نهادهای فرهنگی - مذهبی به این روی‌آورد در مقام آموزش دینی است. اخذ روی‌آورد کارکردگرایانه در مطالعه دینی بسیار آسیب‌زاست. کارکردگرایی آفتی است که اگر گریبان‌گیر نظام آموزش و پژوهش دینی و نهادهای متولی آن شود، نه تنها موجب تقویت باورمندی به تعالیم مذهبی نمی‌شود، بلکه رفته‌رفته دین‌باوری جامعه را ضعیف و کم‌رنگ می‌کند. اخذ این رهیافت در مطالعات دینی از جهات متعددی قابل نقد و تأمل است:

یک. کارکردگرایی بر مبنای نظریه پراگماتیک صدق استوار است که بر اساس آن، صدق گزاره، در گرو سودمندی عملی آن گزاره است. اشکالات معرفت‌شناختی متعددی بر چنین نگرشی وارد است.

دو. آموزش دینی کارکردگرا، فکر و ذهن دینداران را به گونه‌ای به کارکردهای عملی معطوف می‌کند که با ظهور و کشف جایگزین دیگری برای تأمین آن کارکردها، افراد، اعتماد خود را به باورهای دینی از دست می‌دهند.

سه. نگاه فانکشنالیستی به دین موجب ایجاد نوعی نظام ارزشی می‌شود. این نگرش به آن منجر می‌شود که افراد، رفته‌رفته به تحمیل مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها به دین بپردازند. این امر، دیندار را از جایگاه «نیازمندی به دین» خارج می‌کند و او را در موضع «انتظار از دین» قرار می‌دهد.

چهار. اخذ رهیافت کارکردگرایانه در آموزش مذهبی، فکر و ذهن دینداران را به‌سوی شکل‌دهی یک ایدئولوژی در مقابل آموزه‌های دینی سوق می‌دهد. ذهن دیندار کارکردگرا، ایدئولوژی‌ساز است.

پنج. الگوی مطلوب برای آموزش دینی آن است که ابتدا با اخذ نظریه‌های معرفت‌شناختیِ موجه، ذهن افراد را به حقانیت گزاره‌های دینی به معنای مطابقت آنها با واقع متوجه و سپس کارکرد عقاید دینی در زندگی فردی و اجتماعی بشر را مطالعه کنیم. ضروری است که در تمام فرایند تعلیم و تربیت دینی، به دانش‌آموزان و دانشجویان تأکید شود که مبنای اساسی پذیرش باورهای مذهبی، اصول و مبانی عقلی است و کارکردهای کشف‌شده، هیچ دخالتی در تعیین درستی و حقانیت دین ندارند.

منابع

۱. اسکفلر، اسرائیل (۱۳۶۶). چهار پراگماتیست، ترجمه محسن حکیمی، تهران، نشر مرکز.
۲. اسکیدمور، ویلیام (۱۳۷۲). تفکر نظری در جامعه‌شناسی، ترجمه فصل پنجم: سعید سبزیان، تهران، نشر سفیر.
۳. الیاده، میرچا (۱۳۷۳). دین‌پژوهی، ج ۲، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴. باتومور، تی. بی (۱۳۷۰). جامعه‌شناسی، ترجمه سید حسن منصور و سید حسن حسین کلجاهی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۵. بودون، ریمون (۱۳۷۳). روش‌های جامعه‌شناسی، ترجمه عبدالحسین نیکا‌گهر، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. پویمن، لوئیس پی (۱۳۷۸). معرفت‌شناسی (مقدمه‌ای بر نظریه شناخت)، ترجمه رضا محمدزاده، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
۷. توسلی، غلامعباس (۱۳۸۰ ش). جامعه‌شناسی دینی، تهران، انتشارات سخن.
۸. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۶). انتظارات بشر از دین، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۹. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۲). آسیب‌شناسی دین‌پژوهی، قیسات، ش ۲۸: ۱۳-۱۶۰.
۱۰. راسل، برتراند (۱۳۶۵). تاریخ فلسفه غرب، ج ۲، ترجمه نجف دریابندری، تهران، نشر پرواز.
۱۱. سروش، عبدالکریم (۱۳۸۸). قریه‌تراز ایدئولوژی، تهران، انتشارات صراط.
۱۲. شمس، منصور (۱۳۸۷). آشنایی با معرفت‌شناسی، تهران، انتشارات طرح نو.
۱۳. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر نی.
۱۴. محمدرضایی، محمد (۱۳۸۲). نگاهی به دین‌پژوهی، قیسات، ش ۲۷: ۳۹-۷۱.
۱۵. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۷). آموزش عقاید، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.

۱۶. مک کویری، جان (۱۳۷۵). تفکر دینی در قرن بیستم، ترجمه عباس شیخ شعاعی و محمد محمدرضایی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۷. ویلم، ژان پل (۱۳۷۷). جامعه‌شناسی ادیان، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.
۱۸. همیلتون، ملکم (۱۳۷۷). جامعه‌شناسی دین. ترجمه محسن ثلاثی، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.

19. Pojman, Louis P. (2000), *What Can We Know?*, Wadsworth.

